

کسالت شیرین بیلاق

نگاهی به نمایشنامه‌های چخوف

■ حسن بیانلو



(۵) در این آثار همیشه پیرمردان یا پسرزنانی حضور دارند که پاک اسقاط شده‌اند و در واقع از دور زندگی خارج گشته‌اند. (در آثار چخوف کودک حضوری ندارد. تنها در «سه خواهر» سخن از دو کودک آندره می‌رود که آنها را هم نمی‌بینیم). شیبلسکی (ایوانف)، سورین (مرغ دریایی)، ماریتا (دائی وائیا)، آنفیسبا و چپوتیکین (سه خواهر)، و فیروز (باغ آلبالو) اینگونه‌اند. سورین که مدت‌هاست در بیلاق زندانی شده می‌گوید: «دل‌م می‌خواد حتی برای یکی دو ساعت هم که شده از این زندگی یکنواخت نجات پیدا کنم. مدت‌هاست مثل یک چوب سیگار قدیمی شده‌ام که بر روی قفسه‌ها می‌گذارند.» (مرغ دریایی، پرده سوم) و خانواده مادام رانوسکی در تب و تاب ترک کردن خانه، فیروز را جا می‌گذارند و او وقتی به خود می‌آید که همه رفته‌اند و درها بر رویش قفل شده. «عمرم همین تمام شده که انگار اصلاً زندگی نکرده بودم... تو دیگر قوه‌ای نداری. هیچی از تو نمانده... هیچی. آخ ای دست و پا چلفتی!» (باغ آلبالو، پرده چهارم)

(۶) در این بین شخصیت‌های متعدد دیگری نیز هستند که از اعضای خانواده نیستند اما به بهانه‌های مختلف حضور دارند: یکی از این شخصیتها پزشک خانوادگی است، مباشر املاک و معامله‌گر، طفیلی، دایه، خدمتکاران و مستخدمان، و جمع میهمانان شخصیت‌های دیگر این آثارند. ۲- طبیعت - جلوه‌های طبیعت، و عناصر و عوامل طبیعی در آثار چخوف بسیار به چشم می‌آید که نهایتاً در خدمت ساختار و درونمایه‌های آثار اوست و اغلب یاری‌گر حیرت‌انگیز و بی‌خودی و افسردگی شخصیتهاست. در دو نمایشنامه از پنج نمایشنامه بلند چخوف طبیعت حضور گسترده‌تری دارد. در «مرغ دریایی» اتفاقات در ملکی بیلاقی و نزدیک یک دریاچه رخ می‌دهد، و ترپلف زمانی نمایش خود را اجرا می‌کند که مهتاب شده است. توضیح صحنه پرده دوم نمایش چنین است: «چینی سبز، در پشت آن، سمت راست، خانه‌ای با ایوانی وسیع به چشم می‌خورد. سمت چپ دریاچه‌ای که انوار درخشان خورشید در آن منعکس است دیده می‌شود. باغچه‌های گل. تمبروز است و هوا گرم. خانم آرکادینا، دکتر دورن، و ماشا زیر سایه درخت کهنسال لیمویی روی نیمکت کنار

آنتون چخوف (۱۹۰۴ - ۱۸۶۰) با پنج نمایشنامه بلندی که نوشت، سبکی ویژه و نو آفرید و موجب تحول عظیمی در دنیای تئاتر شد. او در مرز درام‌نویسی قرن ۱۹ و ۲۰ قرار دارد و یکی از اصلی‌ترین باثباتان شیوه درام‌نویسی مدرن است. بسیاری از ویژگی‌های این پنج اثر او (ایوانف، مرغ دریایی، دائی وائیا، سه خواهر، و باغ آلبالو) را می‌توان در آثار استادان نمایشنامه‌نویسی قرن بیستم غرب یافت. در اینجا قصد آن داریم تا به ویژگی‌های مشترک و اساسی این چند اثر که سبک ویژه چخوف را به وجود آورده‌اند اشاره کنیم - سبکی که وی از نمایشنامه ایوانف سعی در پیاده کردن آن داشت و بالاخره کامل‌ترین جلوه‌اش را در نمایشنامه باغ آلبالو یافت -.

۱- شخصیت‌ها: یک اصل مهم در نمایشنامه‌های چخوف، که او را از درام‌نویسان پیشین جدا می‌کند، این است که در این آثار شخصیت محوری به معنای کلاسیک کلمه نداریم. تا پیش از این هر نمایشنامه معمولاً دارای یک شخصیت اصلی بود که محور همه وقایع قرار می‌گرفت و ما شاهد سرگذشت او می‌شدیم، اما در آثار چخوف تمرکز از روی یک شخصیت برداشته شده و بین چند شخصیت تقسیم شده است. ایوانف تا حدودی قهرمان نمایش به نظر می‌رسد اما آشکارا با قهرمانان نمایش‌های پیشین تفاوت‌هایی دارد. همچنین ترپلف همانقدر محوری و عمده است که نینا (و اصلاً عنوان مرغ دریایی یک بار متوجه ترپلف می‌شود و یک بار متوجه نینا). دائی وائیا نیز از دیگر شخصیت‌های نمایش چندان برجسته‌تر نیست. در سه خواهر همانطور که از عنوان اثر برمی‌آید سه خواهر محور وقایع نمایش‌اند. و در باغ آلبالو هم یک خانواده محور قضایا هستند.

در این نمایشنامه‌ها عموماً با زندگی اقتدار ثروتمند و متحول سروکار داریم و به همین خاطر ترکیب خاصی از شخصیتها در همه این آثار دیده می‌شود. چخوف، چنانکه خواهیم دید، بسیار خوب از این نوع زندگی طبقات ثروتمند برای بیان درونمایه‌های آثار خود استفاده کرده است. و اما ترکیب معمولی شخصیتها در این آثار بدین‌گونه است:

(الف) شخصیت‌های محوری که ملک و دارایی بسیار دارند (اما از وقتی که ما با آنها آشنا می‌شویم اغلب در حال از دست دادن اموال خود هستند). ایوانف و آنسا، سورین و خانواده آرکادینا (مرغ دریایی)، سوربریاکف و اطرافیان (دائی وائیا)، اولگا و ماشا و ایرنا و آندره (سه خواهر)، و خانواده مادام رانوسکی (باغ آلبالو) از این دست هستند.

(ب) در این نمایشنامه‌ها با تعدادی عاشق و تعدادی معشوق آشنا می‌شویم که عشق‌هایشان عمدتاً یک طرفه، ناقص، و عقیم است. در مرغ دریایی این قضیه نمود خاصی دارد: مدودنکو عاشق ماشا، اما ماشا او را دوست ندارد و خود عاشق ترپلف است. ترپلف به او بی‌اعتناست و نینا را دوست دارد، اما نینا هم به ترپلورین تمایل دارد. عشق پولینا به دکتر دورن نیز بی‌نتیجه‌اند. در نمایشنامه‌های دیگر هم این روابط حضور دارد: عشق ایوانف و ساشا؛ عشق دائی وائیا به یلنا و عشق سونیا به دکتر؛ نیز عشق واریا به لوپاخین (باغ آلبالو).

(ج) در تعدادی از این آثار شخصیتی حضور دارد که معمولاً جوانی شیدا و بدقلتی است و موجب حوادث ناگوار برای قهرمانان نمایش می‌شود، و یا با سخنان زهرآگین خویش سبب تلخکامی اطرافیان می‌گردد. بورکین (ایوانف)، سولونی (سه خواهر) که دست آخر نامزد ایرنا را هم می‌کشد، و لوپاخین (باغ آلبالو) که باغ را تصاحب می‌کند، در این شمارند.

چمن نشسته‌اند، عنوان اثر هم یادآور تطابقی است که بین دو تن از شخصیت‌های نمایش با مرغ دریایی داده می‌شود. ترپلف یک مرغ دریایی را می‌کشد و جلو پای نینا می‌اندازد. و می‌گوید روزی خود را مثل این پرنده خواهد کشت - که عاقبت نیز به حرفش جامه عمل می‌پوشد... و مدتها بعد نینا نام خود را با عنوان «مرغ دریایی» امضا می‌کند. او در واقع توسط ترپلورین تباہ می‌شود. (ترپلورین جایی در پرده دوم به نینا می‌گوید موضوع خوبی برای یک داستان کوتاه پیدا کرده: یک دختر جوان مثل شما تمام عمرش را کنار دریاچه گذرانده، مثل مرغ دریایی. دریاچه را دوست دارد و مثل مرغ دریایی آزاد و خوشبخت است اما مردی تصادفاً می‌آید، او را می‌بندد، و از فرط بیکاری زندگی او را مثل زندگی این پرنده از بین می‌برد.)

در «باغ آلبالو» نیز حضور طبیعت اساسی است. (مسئله اصلی شخصیتها از دست رفتن باغ بزرگ اجدادی است) برای نمونه در توضیح صحنه پرده اول آمده است: «دم‌ده‌های صبح است. آفتاب به زودی خواهد دیدم. ماه مه است و درختان آلبالو غرق شکوفه‌اند. در باغ هوا سرد است و ژاله صبحگاهی یخ زده است.» در قسمت بعدی خواهیم دید که این عناصر و لحظات طبیعی چه نقش علمی در بیان چخوف در آثارش دارند.

۳- رفت و آمد - در نمایشنامه‌های چخوف معمولاً دو یا چند مکان، با فاصله بسیار دور، وجود دارد که شخصیت‌ها بین آنها در رفت و آمدند، و یا از رفت و آمد بین آنها سخن می‌گویند. این آمد و شدها به حس صحنه کمک شایانی می‌کند: دیدار تازه کردن‌ها، وداع‌ها، برای کاری رفتن و کوله‌بار خاطره آوردن، به دیدار معشوق شناختن، مهاجرت کردن، بیلاق و قشلاق کردن... در پرده اول «مرغ دریایی» شاهد هستیم که افراد خانواده در فصل تابستان به ملک بیلاقی سورین آمده‌اند و مدام از مسکو حرف می‌زنند. در پرده چهارم همگی به بهانه وخیم شدن حال سورین دوباره از مسکو به ملک بیلاقی می‌آیند... در این فاصله نینا به مسکو رفته بوده و پس از اتفاقات بسیاری که بر او گذشته حال بازگشته است و به دیدار ترپلف آمده، اما قصد دارد دوباره به مسکو برود. و سورین تمام مدت در آرزوی آن است که به مسکو برگردد... در «دائی وائیا» نیز وقایع در شهرستان رخ می‌دهد که شخصیت‌های اصلی خود را در میان مردم بی‌فرهنگ آن در ناراحتی حس می‌کنند و از معاشرت با ایشان در رنج‌اند. سربریاکف و یلنا در شروع نمایش از شهر به آنجا می‌آیند و پس از مدتی اقامت که «همچون طوفان، ویرانگر بوده» در پایان نمایش به شهر بازمی‌گردند.

سه خواهر نیز از زادگاه دوست‌داشتنی خود، مسکو، دور افتاده‌اند و در شهرستانی که در آن با رنجش خاطر گذر ایام می‌کنند. مدام رویای بازگشت به مسکو را می‌بینند. (چخوف به خاطر بیماری‌اش، از شهرهای سرد پترزبورگ و مسکو، که دوستان می‌داشت، باید دور می‌بود و در یک شهرستان اقامت می‌کرد). پرده اول «باغ آلبالو» نیز یکسر شور و تب و تاب بازگشت به موطن است. نیمی از خانواده مادام رانوسکی پس از چند سال اقامت در فرانسه، به خانه اجدادی بازگشته‌اند و سراسر صحنه سرشار از حس دیدار تازه کردن‌هاست. در این نمایشنامه افراد مدام در حال ورود و خروج‌اند. در پرده چهارم خانواده رانوسکی باید خانه را برای همیشه ترک کنند. عده‌ای به فرانسه می‌روند، عده‌ای به مسکو... و صحنه تماماً بار و به بستن‌ها و وداع کردن‌هاست.

۴- فضا و حس و حال - اساسی‌ترین خصیصه نمایشنامه‌های چخوف (و سمی درام‌نویسی مدرن از شیوه‌های پیشین) این است که در آثار او پیرنگ و طرح به معنای کلاسیک کلمه وجود ندارد. به عبارت دیگر نمایش بر اساس کنش پیش نمی‌رود بلکه در یک «موقعیت» این فضا و حس و حال خاص صحنه است که غالب است. همه



عوامل به گونه‌ای انتخاب و چیده شده که فضایی ویژه را بسازند. چخوف برای دست یافتن به این نتیجه اینگونه عمل کرده است که شخصیت‌های خود را در وقت تعطیلات، فراغت، انتظار کشیدن، و «موقعیت»‌های مشابه گرد آورده است - با پس‌زمینه طبیعی دل‌انگیز و سکرآور - و نمایشنامه در واقع یک گپ طولانی میان شخصیت‌های آن است. شخصیتها جمع می‌شوند، می‌خورند و می‌نوشند، و به موسیقی و رقص می‌پردازند، فلسفه می‌بافند، و خاطرات دور و نزدیک را زنده می‌کنند. (اهمیت حضور «جمع میهمانان» در این آثار اکنون دانسته می‌شود.) بسیاری از اتفاقات و کنش‌های نمایشنامه بیرون از دید تماشاگران رخ می‌دهد و بعداً شخصیتها روی صحنه مفضلاً آن را روایت می‌کنند. در این آثار صحنه‌های متعددی وجود دارد که هیچ ربط منطقی و علی و معلولی با صحنه‌های دیگر ندارد، و فقط به گپ زدن افراد نمایش می‌گذرد.

در «ایوانف» مکرراً مخمل‌های پرتعداد خانوادگی و دوستانه و برپایی مجالس ورق‌بازی و ... را شاهد هستیم.

شروع پرده‌ها در این اثر، بخصوص از همان نوع صحنه‌هایی است که یاد شد. از شروع پرده دوم تا پیش از بحث درباره‌ی ایوانف، سخن میهمانان از نظر علی و معلولی به کل بی‌ربط یا قصه اصلی است. در «مرغ دریایی» گرچه رگه‌هایی کم‌رنگ از پیرنگ و طرح را شاهد هستیم اما باز نمایش بر اساس کنش پیش نمی‌رود و فضا و حس و حال غالب است. در این نمایش شخصیتها تابستان خود را به بیلاق آمده‌اند و در آن به بازی ورق و مجالسی از این دست وقت می‌گذرانند. آرکادینا می‌گوید: «آه، هیچ چیز خسته‌کننده‌تر از این کسالت شیرین بیلاق نیست - گرم، آرام. هیچ‌کس کاری نمی‌کند، همه فلسفه می‌بافند و عقایدشان را بیان می‌کنند.» (پرده دوم) در «دانی و انیا» نیز قدم زدن‌ها، تعطیلات، قشلاق، وقت‌گذرانی‌ها، و ... را می‌بینیم، که همگی حال و هوای بطئی و کند اثر را ایجاد کرده‌اند. پرده اول به گرد آمدن افراد در باغ همراه با سماور و بساط چای و تاب بازی و هوای ابری ساعت دو - سه بعدازظهر اختصاص یافته. پرده سوم همین بساط در ساعاتی بعد از نیمه شب برپا می‌شود. (از پرده سوم به بعد کنش فزونی می‌یابد اما شیوه کار کافی‌السابق است.)

در «سه خواهر» هر بار «موقعیتی» پیش می‌آید و به بهانه آن اشخاص گرد هم می‌آیند و به سخن پراکنی می‌پردازند. این موقعیت در پرده اول جشن سالگرد نامگذاری ایرنا است، در پرده دوم انتظار کشیدن برای رسیدن کارناوال؛ در پرده سوم آتش‌سوزی، و در پرده چهارم رفتن نظامیان از شهر. افراد خانواده با دوستان نظامی و دیگر آشنایان جمع می‌شوند و از افسردگی و رویاها و نوستالژی‌ها و عشق‌ها و ناکامی‌ها سخن می‌رانند. «ورشینین - حالا که چای در کار نیست بیایید یک کمی فلسفه بیاییم.

توزنیخ - باشد. راجع به چی؟

ورشینین - راجع به چی؟ خوب ... بیایید حدس بزنیم زندگی بعد از مرگ ماها چه صورتی پیدا می‌کند؟ بگیریم دویت - سیصد سال بعد.» (پرده دوم)

و به همین صراحت و سادگی، بیان حدسیات و نظریه‌پردازی‌ها آغاز می‌شود. در «باغ آلبالو» نیز وضع همین‌گونه است؛ دیدار تازه کردن، مجالس خانوادگی، انتظار ویرانی کشیدن، و وداع گپ زدن خانواده در شروع پرده دوم از جمله صحنه‌های بی‌ربط به موضوع اصلی است.

۵ - حسرت و افسردگی - در نمایشنامه‌های چخوف همه چیز در آستانه اضمحلال است. به زودی ملک و دارائی قهرمانان نمایش از دست می‌رود و بی‌خانمانی و آوارگی سر می‌رسد. شخصیتها پیرند و بیمار، و به عمیق‌ترین وجهی افسرده. آنها مدام در حال خمیازه کشیدن و اشک ریختن‌اند، در آستانه اقدام به خودکشی. همه حسرت گذشته نیک از دست رفته خود را دارند، و

است که پیشاپیش مرده است. سوین پیرمردی است که هیچ طرفی از دوران جوانی برنسته، و اکنون در املاک خود بیمار و زندانی است. تریگورین که شهرت بسیاری دارد و همین باعث جذب نینا به سوی او می‌شود خود هیچ دل‌خوشی از نویسندگی ندارد. او می‌گوید: «هیچ وقت خودم را دوست نداشته‌ام، از آثارم متنفرم. بدتر از همه، همیشه توی نوعی هذیان و گنگی زندگی می‌کنم و آنچه را که می‌نویسم، نمی‌فهمم ... می‌بینم که علم و زندگی هر لحظه از من دورتر می‌شود، پیش می‌رود و من از آن عقب می‌مانم: مثل دهقانی که دیر رسیده و قطار رفته باشد.» (پرده دوم) ... ذهن افسرده ترپلف در آغاز نمایشنامه در اثری که خلق کرده و نینا آن را اجرا می‌کند بازتاب یافته ... و در اواخر نمایشنامه نیز که نویسنده نسبتاً مشهوری شده سخن از این افسردگی موجود در آثارش است. در پایان وقتی از عشق نینا به کل قطع امید می‌کند، با گلوله‌ای خودکشی می‌کند.

رویا‌های خود را بر باد رفته می‌بایند.

در «ایوانف» همین ورشکستگی و فلاکت و آدم‌های به انتهای خط رسیده را می‌بینیم. ایوانف و آناترونا روزگاری عاشق هم بودند، اما اکنون آنا دچار سل شده (بیماری چخوف نیز سل بود) و ایوانف دیگر عشقی نسبت به او ندارد. املاک ایوانف دارد از کف می‌رود و او (و دیگران) احساسی از بیماری بی‌عجیب و ناشناخته در خود دارند. ایوانف: «توی سی و پنج سالگی ... پیر شده‌ام، لیاده پیرمردها را پوشیده‌ام، این ور و آن ور پرسه می‌زنم، باکله منگ، با روح کرخت، خسته و شکسته، بدون ایمان، بدون عشق، بی‌هدف. مثل یک سایه میان دوستانم ول می‌گردم، و نمی‌دانم کی هستم، یا چرا زندگی می‌کنم، یا چی می‌خواهم.» (پرده چهارم) او در پایان با گلوله‌ای خودکشی می‌کند.

در «مرغ دریایی» نیز وضع اینگونه است. ماشا دختری

ع- شعر و موسیقی و صدا - در همه نمایشنامه‌های چخوف لحظاتی از آن گپ‌زدن‌ها و وقت‌گذرانی‌ها به نقل جملات آدم‌های مشهور (شکسپیر، تولستوی، ...) و خواندن قطعه شعرها و تصنیف‌های کوتاه و دلگیر در گوشه‌ای مصفا اختصاص یافته است. کسی آن طرف بیان می‌زند، یا از بیرون صدای دور آکاردئون به گوش می‌رسد، و کسی هم آرام و زیر لب زمزمه‌ای می‌خواند. یکی از این لحظات، برای مثال، در «باغ آلبالو» چنین است:

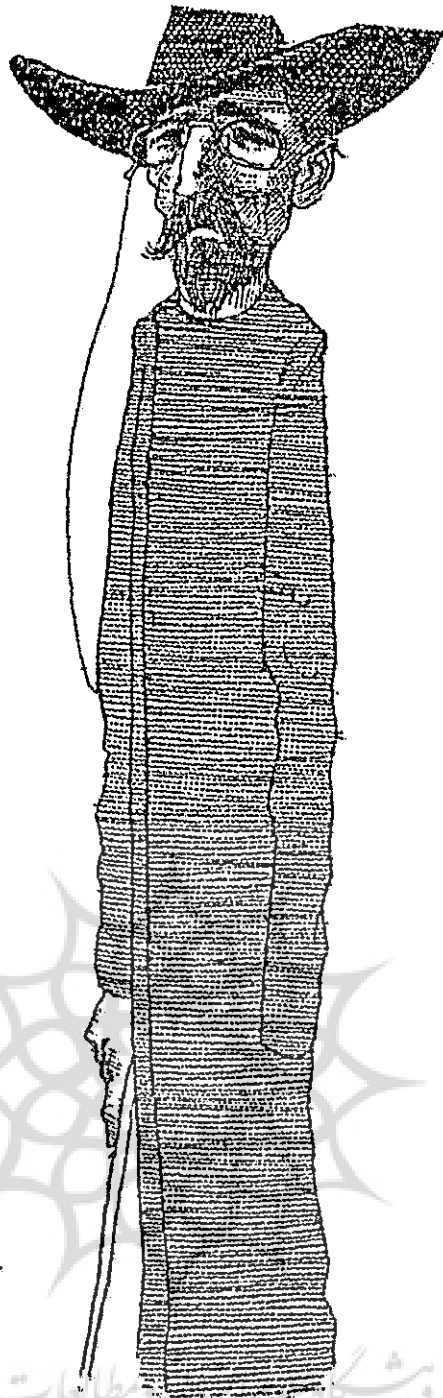
«به پیخودوف - (گیتار می‌نوازد و آواز می‌خواند) «اجتماع عالی به من چه مربوط است؟ به دوست و دشمن چه اعتنایی دارم؟...» چقدر ماندولین زدن مسرت بخش است! دویاشا - این که می‌زنی گیتار است. ماندولین نیست... به پیخودوف - برای عاشق دیوانه، ماندولین است... (زمزمه می‌کند) «ای کاش دل من با شعله عشقی از هر دو سو گرم می‌شد.» (پاشام به همراهی او زمزمه می‌کند).» (پرده دوم)

مسئله دیگر صداهایی است که گاه‌گاه از اطراف به گوش می‌رسد، و برخی اوقات مرموز و هول‌آور است: صدای هوهوی جغد (ایوانف)، صدای زوزه سگ (مرغ دریایی)، صدای شوم پیچیدن باد در بخاری (سه خواهر) ... در «باغ آلبالو» جایی صدایی مرموز از منبعی نامعلوم می‌شنویم به شارلوتا پاسخ می‌دهد، و بعد درمی‌یابیم این خود او بوده که تولید صدا کرده:

«شارلوتا - امروز چه هوای خوبی داریم (یک صدای زنانه اسرارآمیز به او جواب می‌دهد. مثل این که این صدا از زیر زمین درمی‌آید. بله خانم، هوا عالی است!) شما همان کسی هستید که من می‌خواستم. (صدا: خانم، من هم عاشق شما شدم.)»

رئیس ایستگاه - (دست می‌زند) آفرین خانمی که دهنش را می‌بندد و از توی دلش حرف می‌زند! (پرده سوم)

در پرده دوم صدایی عجیب‌تر می‌شنویم: «ناگهان صدایی از دور دست شنیده می‌شود. مثل این که این صدا از آسمان نازل شده است. صدایی است که به پاره شدن سیم تار شبیه است. صدا خاموش می‌شود. ناله‌ای است.» و در پایان پرده چهارم آمده است: «در سکوت و آرامش، صدای گنگ و مبهم تبری که بر درختی فرو می‌آید شنیده می‌شود. صدایی است تنها و حزن‌انگیز... صدایی از دور، مثل اینکه از آسمان‌ها شنیده می‌شود. صدای سیم تازی است که پاره شده. صدا خاموش می‌شود، ناله‌ای است...»



در «دایی وانیا» هیچ چیز و هیچ کس سر جای خود نیست. دایی وانیا و سونیا بر روی املاک پرفسور سرریاکف که در شهر است کار می‌کرده‌اند و حاصل زحمت خود را برای او می‌فرستاده‌اند: از وقتی که سرریاکف پیر شده و شهرتش را از دست داده و به املاک بازگشته دایی وانیا و سونیا دست از کار کشیده‌اند. همه محبوبیت سرریاکف نزد دایی وانیا از بین رفته، و او عمر خود را که بر روی کار بر املاک نهاده، بر باد رفته می‌بیند. او قصد خودکشی دارد اما سونیا مانع می‌شود.

در «سه خواهر» باز حسرت گذشته نیک از دست رفته، اشک ریختن‌ها، و بی‌کار ماندن و بی‌تکلیفی را می‌بینیم. اولگا پردختری شده و شوهر نکرده، ماشا عشقی به همسر خود ندارد، و نامزد ایرنا کشته می‌شود. برادر و زن برادر آنها خرده آسایش‌شان را نیز می‌گیرند و عاقبت بی‌خانمان می‌شوند. آدم‌های این نمایش نیز هیچ نمی‌فهمند برای چه زندگی می‌کنند و برای چه رنج می‌کشند. توزنیباخ: «[زندگی] از قوانین خودش تبعیت می‌کند که دخلی هم به ما ندارد، که نمی‌توانیم از سر دریاوریم. به پرنده‌هایی که پاییز کوچ می‌کنند فکر کنید... آنها فقط پر می‌زنند و پر می‌زنند بدون اینکه بدانند به کجا و چرا.» (پرده دوم) و این قضیه به «باغ آلبالو» نیز کشیده می‌شود. همه پرده دوم حسرت خوردن برگزشته‌هاست، و انتظار کشیدن ویرانی‌یی که در پرده چهارم فرا می‌رسد.

اما در این تارهای درهم تنیده ناامیدی، تنها نقطه امید شخصیتها جهان آینده و نسل‌های بعدی است - که سود چندانی به حال خود آنها ندارد. تروفیموف (باغ آلبالو) به آیندگان امید بسته، و استروف پز شک (دایی وانیا) مدام به فکر آیندگان است. سونیا در مونولوگ زیبای پایانی نمایش به دایی وانیا چنین می‌گوید: باید با صبر و حوصله رنج‌ها و سختی‌هایی را که سرنوشت برای ما می‌فرستد تحمل کنیم. باید برای دیگران کار کنیم. و وقتی عمرمان به سر رسید بی‌سروصدا بپیریم. و آنجا زیر خاک خواهیم گفت که چه رنجی کشیدیم! چه گریه‌ها کردیم! خواهیم گفت که زندگی ما تلخ بود. و خدا به ما رحم خواهد کرد... آرامش پیدا می‌کنیم. دایی، من ایمان دارم، ایمان ملتهب و گرم. آرامش کامل.» (پرده چهارم) ورشینین (سه خواهر) هم می‌گوید: «البته ما از زندگی آینده برخوردار نمی‌شویم، اما به هر حال برای آن زنده‌ایم که ایجادش کنیم، کار می‌کنیم و... بله، رنج می‌بریم تا به وجودش بیاوریم. این هدف زندگی ماست و می‌شود گفت تنها سعادتی است که بیش خواهیم رسید.» (پرده دوم) و به همین ترتیب اولگا نیز در پایان نمایش خواهران خود را به آینده‌های دور امید می‌دهد.

باغ آلبالو The Cherry Orchard
صحنه‌ای از نمایش باغ آلبالو نوشته چخوف و به کارگردانی استانیسلاوسکی.





پاکستان کے لیے

پاکستان کے لیے

A.P.